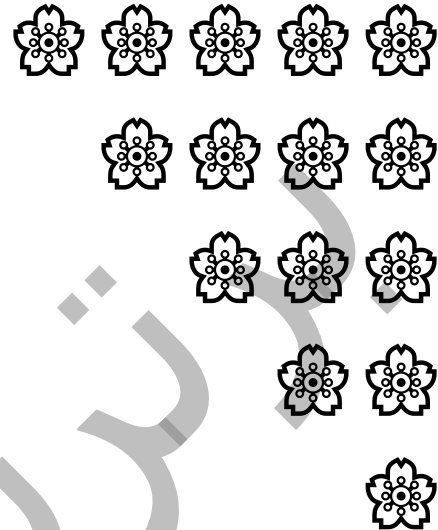


شوهر غیرتی مـ ①۸ـ ن، [۱۹، ۱۲، ۱۵، ۲۶:۲۲]

[In reply to شوهر غیرتی مـ ①۸ـ ن]



part\_138#

#عروس\_ارباب\_زاده

\_ چه دلیلی داشت ؟

ترنج چشمه‌اش برق زد از شدت خشم با غیض ادامه داد  
:

– اون نه تنها هیچکدوم از ما رو دوست نداشت بلکه از هممون متنفر بود من بارها دیدم چطور زیرکانه باعث شده بود مامان و بابا دعوا کنند ، رابطه من و اهورا رو خراب کنه اما من بهش اجازه ندادم بعدش هم وقتی دید من متوجه ذات کثیفش شدم یه نقشه جدید کشید و خیلی راحت کاری کرد من تو چشم خانواده ام یه حسود و دروغگو باشم !

چشم هام گرد شد

– بقیه نیاز رو باور کردند ؟

سرش رو تکون داد :

– آره

– پس تو چی هیچ کاری نکردی بفهمن داره دروغ میگه ؟

پوزخندی زد :

– هیچ دلیلی واسه اینکار نداشتم برای همین فراموش

کردم اما میدونی چیه !

– چیه

– یہ چیزی رو خیلی خوب فهمیدم

متعجب پرسیدم :

– چی ؟

پوزخندی زد و گفت :

– هیچوقت مشکلات خودم رو به هیچکدوم از اعضای

خانواده ام نگم چون اونا هیچ اعتمادی نسبت به من

ندارند پس نمیتونند به من کمکی کنند

با ناراحتی بهش خیره شدم و گفتم :

– حتما یہ راهی وجود داره تا همه ی اینارو فراموش کنیم

درسته ، بعدش ترنج من میخوام کاری کنم دست نیاز رو

بشه .

– چرا میخوای همچین کاری انجام بدی ؟

با لبخند بهش خیره شدم :

– چون میخوام همه بفهمن تو همیشه مورد اعتماد هستی

و نباید حرفای یہ غریبه رو باور کنند .

ترنج لبخند قشنگی روی لبه‌اش نشست دستم رو داخل  
دستش گرفت و گفت :

– حرفات باعث آرامش من میشه اما من دوست ندارم  
در دسر واست درست بشه پس توصیه میکنم بهت از نیاز  
دور باشی تو حامله هستی ستاره ممکن بلایی سر بچت  
بیاره به فکرش باشه .

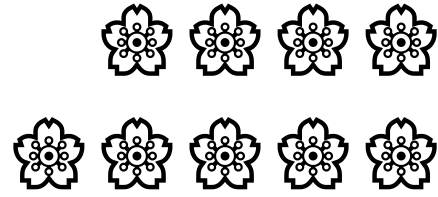
– یعنی تا این حد ترسناک ؟

– بیشتر از این

– پس باید مراقب باشم

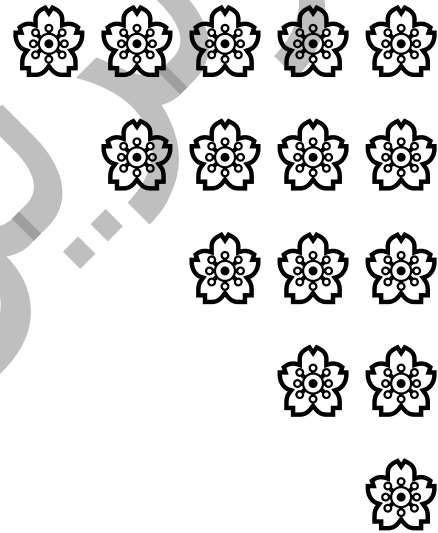
– منم مراقبت هستم تو هم مراقب باش دوست ندارم  
بخاطر حسادت ها و بد ذات بودن نیاز اتفاقی واسه تو و  
بچه ی داخل شکمت بیفته .





شوهر غیرتی مـ ①۸ـ ن، [۱۶، ۱۲، ۱۹، ۳۱: ۱۰]

[In reply to شوهر غیرتی مـ ①۸ـ ن]



part\_139#

#عروس\_ارباب\_زاده

با شنیدن این حرفش متعجب پرسیدم :

\_ چه حسادتی ؟

\_ دوست ندارم تو رو حساس کنم اما باید بهت بگم ، نیاز

عاشق اهورا بود گرچه اهورا گذاشته پای محبت خواهرانه

اش اما اصلا اینطور نبود من نگاهش رو به اهورا دیده

بودم شاید تنها حسی که واقعی بود تو نیاز همین علاقه

اش نسبت به اهورا بود

با شنیدن این حرفش چند تا نفس عمیق کشیدم تا آرام

بشم ، اینطور که مشخص بود یه دردسر جدید تو راه بود

\_ من نمیتونم همچین کسی رو تحمل کنم !.

ترنج پوزخندی زد :

\_ منم همینطور ، اما اون بازیگر ماهری هست ، حالا وقتی

دیدیش خودت میفهمی من چی بهت گفتم .

\_ امیدوارم هیچوقت نیاد

\_ اهورا نگفت کی قراره بیاد ؟

\_ به من گفت بعد زایمان میاد

\_ پس زودتر میاد خیلی زودتر

خواستم پرسیم چرا اینو میگی که صدای در اتاق اومد  
جفتمون ساکت شدیم که ترنج گفت :

\_ بله

در اتاق باز شد و مامان نازگل اومد داخل اتاق صورتش  
خوشحال بود ، که ترنج گفت :

\_ مامان خیلی خوشحال هستی چیشده ؟

مامان نازگل سرش رو تکون داد :

\_ قراره دختر عزیزم برگرده برای همین خوشحال هستم  
با شک پرسید :

\_ نیاز ؟

\_ آره

ترنج اخماش رو کشید تو هم که مامان نازگل دید و گفت  
:

– ترنج دوست ندارم باعث ناراحتیش بشی پس حواست  
به رفتار باشه فهمیدی؟

سری تکون داد

– آره

– خوبه

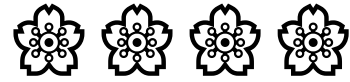
– من اصلا باهات همکلام نمیشم که بحثی پیش بیاد ،  
حالا میشه تنها باشم؟

من بلند شدم و همراه مامان نازگل از اتاق خارج شدیم  
میدونستم ترنج هیچ دروغی نمیگه و حرفاش صادقانه  
اس برای همین از اون زن شیطان صفت میترسیدم چون  
مشخص بود بازیگر خیلی خوبیه!





bartarinroamn



بەرتەزىن رومان

bartarinroman